



Scientific Journal Quarterly of Middle East Studies

Vol 32. No 2. Summer 2025

Received date: 2025.03.08

Acceptance date: 2025.08.10



مرکز پژوهش‌های علمی و
مطالعات استراتژیک خاورمیانه

Home page: www.cmess.sinaweb.net

DOR: 20.1001.1.15601986.1404.32.2.3.2

Iranian Dialectics in the Persian Gulf: A Comparative Analysis of Iran's Foreign Relations Across Four Eras of the Ancient, Islamic/Medieval, Modern, and Contemporary Middle East

Seyed Mohammad Houshisadat¹



Abstract

This study introduces the theoretical framework of Iranian Dialectics, which seeks to establish the relationship between national and supranational variables in shaping Iran's foreign policy in the Persian Gulf from Antiquity to the present Islamic Republic. At the national level, key indicators include the belief systems of decision-makers, regime political survival strategies, Iran's political economy, geopolitical position, and geographical realm. The supranational level encompasses the world order and the international division of labor. These components are essential in shaping Iran's interactions with both regional and global actors. The framework identifies indicators derived from these variables, addressing dynamics such as agent-structure realities, symmetric and asymmetric interdependence, bureaucracy and the non-governmental circles, and system's rules. The concept of Iranian Positive Dialectics refers to the constructive interplay between national agents and international structures, predominant from Antiquity until the fall of the Pahlavi dynasty. In contrast, Iranian Negative Dialectics emerged with the Islamic Republic, marked by conflict and confrontation between Iran and the global order. Recent developments suggest the emergence of a Quasi-Negative Dialectics, representing a potential shift toward limited cooperation under evolving domestic and international conditions.

Keywords: Theoretical Framework of the Iranian Dialectics, Iranian Positive Dialectics, Iranian Negative Dialectics, Iranian Quasi-Negative Dialectic, Persian Gulf.

1 - Assistant Professor in Middle East Studies, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran.



مرکز پژوهش‌های علمی و
مطالعات استراتژیک خاورمیانه

فصلنامه علمی مطالعات خاورمیانه

سال ۳۲، شماره ۲، پیاپی (۱۲۰)، تابستان ۱۴۰۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۱۹

Home page: www.cmess.sinaweb.net

DOR: ۲۰.۱۰۰۱.۱.۱۵۶۰۱۹۸۶.۱۴۰۴.۳۲.۲.۳.۲

نوع مقاله: پژوهشی

دیالکتیک ایرانی در خلیج فارس: بررسی مقایسه‌ای روابط خارجی ایران در چهار عصر خاورمیانه باستان، اسلامی یا قرون وسطی، مدرن و معاصر

سید محمد هوشی سادات^۱



چکیده

چارچوب نظری دیالکتیک ایرانی به منظور تبیین روابط خارجی ایران در منطقه خلیج فارس از عصر باستان تا کنون بر ارتباط میان متغیرهای ملی و فرا ملی مبتنی می‌باشد. در حوزه ملی، نظام باورهای تصمیم‌سازان، تمایل حاکمان به بقای حکومت، اقتصاد سیاسی، ژئوپلیتیک ایران و پهنه سرزمینی و در عرصه فرا ملی، ساختار و قواعد حاکم بر سیستم در کنار تقسیم کار بین‌المللی مؤلفه‌های اصلی در مناسبات ایران و کنشگران منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای در منطقه خلیج فارس محسوب می‌گردند. از همین باب، می‌توان چهار شاخص را بر پایه متغیرهای مذکور در نظر گرفت که مشتمل بر واقعیات و تعینات ساختار-کارگزار، وابستگی متقابل در دو قالب مقارن و نامتقارن، بوروکراسی و کانون‌های غیر حکومتی قدرت و وضعیت سیستمی می‌شوند. دیالکتیک مثبت ایرانی محصول تعامل کارگزار و ساختار، در سطوح منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای، از عصر باستان تا سقوط پهلوی در منطقه خلیج فارس بوده، در حالی که رویکرد تجدیدنظر طلبانه این دو در قبال یکدیگر زمینه ایجاد دیالکتیک منفی ایرانی را از زمان تأسیس جمهوری اسلامی فراهم آورده است. شرایط کنونی ساختار، کارگزار در عین حال می‌تواند دامنه تعامل منطقه‌ای جمهوری اسلامی را وارد مرحله دیالکتیک مضاعف یا شبه منفی ایرانی نماید.

واژگان کلیدی: چارچوب نظری دیالکتیک ایرانی، دیالکتیک مثبت ایرانی، دیالکتیک منفی ایرانی، دیالکتیک مضاعف یا شبه منفی ایرانی، خلیج فارس.

۱ - استادیار گروه مطالعات منطقه‌ای، گرایش مطالعات خاورمیانه، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران.
s.m.houshisadat@ut.ac.ir

مقدمه

روابط خارجی، تجلی سیاست خارجی کشورها در تعامل با دیگر دولت‌ها است و پیشینه‌ای دیرینه در تمدن‌های باستانی دارد. روابط خارجی ایران در زیرمنطقه خلیج فارس از دوران باستان تا تأسیس جمهوری اسلامی در چهار عصر قابل تحلیل است. عصر نخست، از شکل‌گیری تمدن‌های اولیه تا ظهور اسلام را در بر می‌گیرد و با ویژگی‌هایی چون پراکندگی حکومت‌ها در بین‌النهرین، فلات ایران و شرق مدیترانه مشخص می‌شود. در ادامه، امپراتوری‌های پادشاهی ظهور یافتند و با سقوط ساسانیان، دوره کهن ایران و خاورمیانه باستان پایان یافت. عصر دوم، از طلوع اسلام تا تأسیس صفویه را شامل می‌شود که طی آن، ایران فاقد حکومت مرکزی مستقل بود و سیاست خارجی آن تحت سلطه خلافت‌ها و حکومت‌های ایلخانان و تیموریان شکل می‌گرفت. عصر سوم، با تأسیس حکومت صفویه آغاز شد و تا سقوط پهلوی دوم ادامه یافت؛ دورانی که برای نخستین بار پس از قرن‌ها، سیاست خارجی مستقل ایرانی بازتعریف شد. عصر چهارم، با شکل‌گیری جمهوری اسلامی آغاز می‌شود و رویکردی متمایز در روابط خارجی ایران ارائه می‌دهد.

با وجود گسترش مطالعات تاریخی پیرامون سیاست و روابط خارجی ایران، خلأ قابل توجهی در ادبیات تطبیقی و مقایسه‌ای و تولید دانش میان رشته‌ای در این حوزه احساس می‌شود. بخش عمده ادبیات موجود به آثار کلاسیکی چون کتاب روح‌الله رضوانی با عنوان «Foreign Policy of Iran: A Developing Nation in World Affairs, 1500–1941» باز می‌گردند که عمدتاً به بازه زمانی ۱۵۰۰ تا ۱۹۴۵ میلادی محدود شده‌اند. سایر آثار نیز اغلب به صورت مقطعی و متمرکز بر یک دولت یا دوره خاص به تحلیل سیاست و روابط خارجی ایران پرداخته‌اند و فاقد رویکرد تطبیقی و تاریخی نگر فراگیر در مقیاس بلندمدت هستند. در پاسخ به این خلأ، هدف مقاله حاضر ارائه تحلیلی تطبیقی-مقایسه‌ای از الگوهای سیاست و روابط خارجی ایران در چهار عصر تاریخی خاورمیانه باستان، اسلامی-قرون وسطی، مدرن و جمهوری اسلامی است. این تحلیل ضمن پوشش تقریباً پنج هزار سال تاریخ سیاسی ایران، تلاش می‌کند مفاهیم و الگوهای تاریخی مشترک را شناسایی کند. از آنجایی که آسیب‌شناسی تاریخ، تکرار تکرارها، یعنی درس نگرفتن از تاریخ است و آزمایشگاه تاریخ جلوگیری از تکرارهای اشتباه است، هدف این مقاله شناسایی مفاهیم و الگوهای مشترک تاریخی در تجربیات مشابه است تا از آنها در جهت بهره‌برداری و یادگیری درس‌هایی برای دوره معاصر استفاده گردد.

این مقاله می‌کوشد به این مسئله پاسخ دهد که: «دیالکتیک میان کارگزار ایرانی و ساختارهای منطقه‌ای و بین‌المللی در چهار عصر خاورمیانه باستان، اسلامی (قرون وسطی)، مدرن و معاصر، چگونه بر شکل‌گیری و تحول روابط خارجی ایران در حوزه خلیج فارس تأثیرگذار بوده است؟» در پاسخ به مسئله تحقیق حاضر، این فرضیه مطرح می‌شود که: «در دوره جمهوری اسلامی، سیاست و روابط خارجی ایران در خلیج فارس از دیالکتیک مثبت سه عصر خاورمیانه باستان، اسلامی یا قرون وسطی و مدرن، که مبتنی بر پذیرش نظم ساختاری موجود بود، به دیالکتیک منفی مبتنی بر کنشگری فعال در جهت بازتعریف و تغییر ساختار قدرت در خاورمیانه و خلیج فارس گذار کرده است». بر اساس این فرضیه، دیالکتیک کارگزار و ساختار، به‌عنوان متغیر مستقل، و روابط خارجی ایران در خلیج فارس، به‌عنوان متغیر وابسته در نظر گرفته می‌شوند، که تحت تأثیر تعاملات میان تغییرات ساختاری و کنشگری فعال کارگزار ایرانی قرار دارند.

روش تحقیق این مقاله، مقایسه‌ای با رویکرد تاریخی است که با بهره‌گیری از چارچوب نظری ابداعی دیالکتیک ایرانی، چگونگی تأثیرگذاری متقابل متغیرهای داخلی در حوزه کارگزار، و خارجی در حوزه ساختار را بر سیاست و روابط خارجی ایران در چهار عصر باستان، اسلامی، مدرن و معاصر تجزیه و تحلیل می‌کند. همچنین، داده‌ها از دو منبع کتابخانه‌ای اولیه، شامل اسناد و ثانویه، مشتمل بر کتب و مقالات، گردآوری و سپس بر اساس متغیرها و شاخص‌های یازده گانه چارچوب نظری دیالکتیک ایرانی تجزیه و تحلیل و فرضیه آزمایی شده‌اند. ساختار مقاله حاضر شامل یک مقدمه و سه بخش اصلی است که در پایان با نتیجه‌گیری به پایان می‌رسد. در بخش نخست، به طرح مسئله و مرور ادبیات تحقیق مرتبط با سیاست و روابط خارجی ایران پرداخته می‌شود. بخش دوم به تبیین چارچوب نظری نوآورانه مقاله با تمرکز بر مفهوم «دیالکتیک ایرانی» اختصاص دارد. در بخش سوم، مفهوم دیالکتیک ایرانی در چهار عصر تاریخی روابط خارجی ایران در خلیج فارس (باستان، اسلامی، مدرن و معاصر) تحلیل و بررسی می‌شود. نهایتاً، در بخش نتیجه‌گیری، یافته‌های تحقیق دسته‌بندی و در پرتو سنجش فرضیه اصلی مقاله مورد بحث قرار می‌گیرند.

تبیین چارچوب نظری دیالکتیک ایرانی

هستی‌شناسی^۱ سیاست خارجی به کنش‌ها و تحولاتی اشاره دارد که مشهود و قابل تحلیل هستند و در قالب‌های فردگرایانه (خُرد) یا کل‌گرایانه (کلان) تقسیم می‌گردند. از منظر معرفت‌شناسی،^۲ رویکردهای تحلیلی این حوزه در دو دسته تبیینی-عینی‌گرا^۳ و تفسیری^۴-ذهنی‌گرا قرار می‌گیرند. رویکرد نخست با هستی‌شناسی مادی و روش‌شناسی علوم طبیعی، بر تأثیر ساختار (ابژه) بر کنش‌های سیاست خارجی کارگزار (سوژه) تأکید دارد، در حالی که رویکرد دوم با هستی‌شناسی معناگرایانه، اولویت را به عوامل ذهنی و بیناذهنی تصمیم‌گیرندگان، همانند ایده‌ها، برداشت‌ها و تصورات ذهنی، می‌دهد (خسروی و میرمحمدی، ۱۳۹۳: ۴۳). از همین باب، سیاست خارجی کشورها تحت تأثیر مناظرات فرا نظری ساختارگرا (کلان)، کارگزارمحور (خُرد) و ساختار-کارگزار (ترکیبی)، در چهار گروه فردگرایانه تبیینی، فردگرایانه تفسیری، کل‌گرایانه تبیینی و کل‌گرایانه تفسیری طبقه‌بندی می‌شوند (Carlsnaes, 2012: 304-310). رهیافت تلفیقی در سیاست‌گذاری خارجی، تحلیل هم‌زمان سطوح ساختار و کارگزار را ممکن می‌سازد. جیمز روزنا در «پیش‌نظریه سیاست خارجی» این پیوند را مطرح کرد و مدل وی موسوم به «پیوستگی‌های ملی-بین‌المللی»،^۵ سیاست خارجی را تحت تأثیر پنج منبع در سه سطح فردی، ملی و بین‌المللی بررسی می‌کند (Rosenau, 1971: 108-109). روح‌الله رمضانی نیز در مدل «تعامل سه‌جانبه پویا»^۶ با تأکید بر پیوند تحولات داخلی، سیاست خارجی و نظام بین‌الملل، الگوی تعاملی برای سیاست‌گذاری خارجی ایران ارائه کرده است (رمضانی، ۱۳۸۶: ۱۷-۲۰). نظریات تلفیقی سیاست‌گذاری خارجی، مانند آثار رمضانی، روزنا و اسنایدر، نحوه تعامل متغیرهای داخلی و خارجی، تأثیرات متقابل آنها و پیامدهایشان بر کارگزار و ساختار را به طور کامل تبیین نکرده‌اند. با این حال، مدل تصمیم‌گیری سیاست خارجی اسنایدر بر تأثیرات هم‌زمان عوامل مختلف تأکید دارد. همچنین، در حالی که روزنا برای ساختار نظام بین‌الملل نقشی مستقل قائل است، در نهایت عوامل عینی و ذهنی از طریق ذهن تصمیم‌گیرندگان و تحلیل‌های عقلانی وزن می‌یابند (موسوی نیا، ۱۳۹۲: ۲۳-۲۴). رمضانی در مدل خود، سیاست خارجی جمهوری اسلامی را با تأکید بر عمل‌گرایی، به‌ویژه در دولت‌های سازندگی و

1 - Epistemology

2 - Anthology

3 - Explanatory-Objective

4 - Subjective-Interpretive

5 - National-International Linkages

6 - Dynamic Triangular Interaction

اصلاحات، بررسی کرده و آن را به دیالکتیک مثبت ایرانی نزدیک دانسته است. با این حال، دیالکتیک ایرانی در جمهوری اسلامی، بر خلاف دوره‌های تاریخی پیشین جنبه‌ای منفی دارد زیرا کارگزار با وضع موجود در ساختار مخالف بوده و رویکردی تجدیدنظر طلبانه، اعم از انقلابی یا اصلاحی، اتخاذ می‌کند. «چارچوب نظری دیالکتیک ایرانی»^۱ با هدف فهم روابط خارجی ایران، به تعامل متقابل متغیرهای داخلی و خارجی در سطوح خرد و کلان و در ابعاد ساختار و کارگزار و در جنبه‌های مثبت و منفی می‌پردازد. این چارچوب نشان می‌دهد که تصمیم‌گیرندگان در موقعیتی دو وجهی عمل کرده و قادر هستند میان عوامل درونی و بیرونی، ارتباطی معنادار برقرار کنند. بر این اساس، ساختار زمینه بازتولید نقش کارگزار را فراهم می‌آورد، در حالی که کارگزار نیز متقابلاً تابع سیستم شده و هر دو به بقای وضع موجود کمک می‌کنند.

«دیالکتیک مثبت ایرانی»^۲ ناظر بر نوعی همسویی و هم‌افزایی نسبی میان کارگزار ایرانی و ساختارهای منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای است؛ الگویی که از دوره خاورمیانه باستان تا پایان حکومت پهلوی بر سیاست و روابط خارجی ایران در خلیج فارس حاکم بوده است. در این چارچوب، سیاست خارجی ایران عمدتاً در راستای پذیرش نظم ساختاری مسلط سامان می‌یابد: گاه با ایفای نقش یک‌جانبه در شکل‌دهی به نظم جهانی، نظیر دوره هخامنشیان متقدم؛ گاه از طریق تعریف نظم در قالب توازن دوجانبه، همچون دوران اشکانیان و ساسانیان؛ گاه با مشارکت فعال در نظم منطقه‌ای در تعامل با قدرت‌های فرا منطقه‌ای، همانند عصر صفویه؛ و گاه با تعهد به ساختار بین‌المللی موجود، نظیر دوران پهلوی دوم. در تمامی این مراحل، کنشگر ایرانی به دنبال بازتعریف یا واژگونی نظم ساختاری نبوده، بلکه در چارچوب آن کنش کرده است. «دیالکتیک منفی ایرانی»^۳ اما، به تقابل و تجدیدنظرطلبی متقابل میان کارگزار ایرانی و ساختار منطقه‌ای و بین‌المللی اطلاق می‌شود؛ الگویی که با استقرار جمهوری اسلامی ایران شکل گرفت و بر تلاش برای بازتعریف و تغییر ساختار قدرت در خاورمیانه و خلیج فارس تأکید دارد. «دیالکتیک مضاعف یا شبه منفی ایرانی»^۴ نیز به وضعیت پیچیده‌تری اشاره دارد که در آن، هم‌زمان با تداوم تنش و واگرایی ساختار-کارگزار، زمینه‌هایی از تعامل و همکاری نیز پدیدار می‌شود. این وضعیت می‌تواند

1 - Theoretical Framework of Iranian Dialectic

2 - Iranian Positive Dialectics

3 - Iranian Negative Dialectics

4 - Iranian Quasi-Negative Dialectic

به بازتعریف انعطاف‌پذیرتری از روابط منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران منجر گردد و ممکن است نشانگر نوعی گذار از دیالکتیک منفی به مرحله‌ای ترکیبی از ستیز و سازش باشد.

چارچوب نظری دیالکتیک ایرانی پنج متغیر تأثیرگذار بر سیاست‌گذاری خارجی ایران را در سطوح داخلی و خارجی معرفی می‌کند. در سطح ملی، «نظام باورهای تصمیم‌گیرندگان»^۱ و در قالب‌های ارزشی، ایدئولوژیکی، شخصیتی، روان‌شناختی و تصویرسازی ذهنی تصمیم‌سازان، «تمایل حاکمان به بقای حکومت»^۲، «اقتصاد سیاسی»^۳، «ژئوپلیتیک ایران»^۴ و «پهنه جغرافیایی»^۵ به‌عنوان متغیرهای کلیدی مطرح هستند که هر کدام تأثیرات متفاوتی بر روابط خارجی کشور در اعصار و ادوار گوناگون دارند. نخستین متغیر خارجی تأثیرگذار بر روابط خارجی ایران، «ساختار سیستمی»^۶ است که ایران را گاهی به‌عنوان رکن و گاهی به‌عنوان تابع سیستم بین‌المللی می‌شناساند. دیگر متغیر خارجی «تقسیم کار بین‌المللی»^۷ است که از زمان صفویه بر ساختار حکومتی و تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران تأثیر گذاشته و با اقتصاد سیاسی داخلی ارتباط دارد. چهار شاخصه اصلی در چارچوب نظری دیالکتیک ایرانی وجود دارند که می‌توانند نشان‌دهنده مثبت یا منفی بودن دیالکتیک باشند. اولین شاخص «واقعیات ساختار-کارگزار»^۸ است که به تعینات و واقعیت‌ها در دو عرصه داخلی (کارگزار) و خارجی (ساختار) اشاره دارد. شاخص دوم «وابستگی متقابل ساختار-کارگزار» است که به تعامل و تأثیر متقابل این دو عرصه می‌پردازد و همانند شاخص نخست، در مدل‌های رمضانی و روزنا نیز مطرح شده‌اند. دیالکتیک ایرانی، نحوه تعامل و پیامدهای آنها در تصمیم‌گیری سیاست خارجی را بررسی می‌کند. وابستگی متقابل می‌تواند متقارن^۹ یا نامتقارن^{۱۰} باشد که در صورت نامتقارن، به تقابل فعال^{۱۱} یا غیر فعال^{۱۲} ساختار و کارگزار منجر می‌شود. شاخص سوم در قالب بوروکراسی به «کانون‌های غیر حکومتی قدرت»^{۱۳} در

-
- 1 - Beliefs System of Policy-Makers
 - 2 - Interest to Political Survival
 - 3 - Political Economy
 - 4 - Geopolitics of Persia
 - 5 - Geographical Realm
 - 6 - Dominant World Order
 - 7 - International Division of Labor
 - 8 - Realities Within the Agent-Structure Arena
 - 9 - Symmetrical Interdependence
 - 10 - Asymmetrical Interdependence
 - 11 - Active Confrontation
 - 12 - Inactive Confrontation
 - 13 - Bureaucracy and Non-governmental Circles

درون کارگزار اشاره دارد که بر سیاست‌گذاری خارجی و دیالکتیک ساختار و کارگزار تأثیر گذار است. در این فرایند، ساختار به عنوان متغیر میانجی عمل کرده و تحت تأثیر دیالکتیک دو کارگزار داخلی قرار می‌گیرد. تعامل ساختار بین‌المللی با دولت ایرانی می‌تواند موجب تقابل یا تعامل دو کارگزار حکومتی و غیر حکومتی داخلی و تأثیرگذاری مستقیم بر تصمیم‌گیری سیاست خارجی گردد. نامتقارن بودن قدرت دو ساختار داخلی می‌تواند تقابل فعال را ایجاد کند و به نزدیکی کارگزار ایرانی به ساختار بین‌المللی بینجامد، در حالی که متقارن بودن آنها ممکن است اقتدار را تقویت کرده و حتی دیالکتیک منفی را شکل دهد. شاخصه چهارم به «وضعیت سیستمی»^۱ مرتبط با آنارشیک و غیر آنارشیک بودن ساختار بین‌المللی اشاره دارد که بر ایجاد وابستگی متقابل متقارن و یا نامتقارن و تأثیرگذاری بر دیالکتیک ایرانی تأثیر می‌گذارد. شرایط بی‌نظمی در سیستم می‌تواند تعامل با کارگزار را کاهش دهد (هوشی سادات، ۱۳۹۸: ۷-۳۲).

دیالکتیک ایرانی در عصر اول روابط خارجی ایران در خلیج فارس

دوره نخست تاریخ روابط خارجی ایران در خاورمیانه و خلیج فارس به شکل‌گیری تمدن‌های باستانی تا طلوع اسلام باز می‌گردد. در این دوران، منطقه خلیج فارس و میان‌رودان محل تلاقی سه تمدن بابل، آشور و عیلام بود که به عنوان کارگزاران اصلی در این حوزه تعامل داشتند و خود، ساختار را شکل می‌دادند. متغیر مهم در روابط خارجی تمدن ایرانی عیلام، استیلا بر سرزمین‌ها و توسعه قلمرو جغرافیایی برای تأمین امنیت بود. جنگ میان تمدن‌های باستانی رویکرد غالب حکومت‌ها در این دوره بود، و مهاجرت‌های اجباری و شکل‌گیری تمدن‌های جدید، همانند مهاجرت سامی‌نژادها از حوزه خلیج فارس به بین‌النهرین و لوانت تحت فشار تمدن عیلامی در ایران و تأسیس بابل و آشور به عنوان پیامدهای این منازعات به شمار می‌روند (هوشی سادات، ۱۴۰۲ الف: ۱۵-۲۵).

عوامل سیستمی نقش مؤثری در روابط خارجی تمدن‌های باستانی ایفا می‌کردند. برای نمونه، شکل‌گیری حکومت ماد در واکنش به تهدیدات اورارتو و آشور، به اتخاذ سیاست خارجی منسجم و در نهایت سرنگونی آشوریان انجامید. پیش از آن، توازن قدرت در منطقه عمدتاً تحت سلطه آشوریان بود. در کنار منازعات، ائتلاف‌هایی نیز میان تمدن‌ها شکل می‌گرفت؛ از جمله اتحاد عیلام و بابل علیه آشور. در دوره هخامنشی نیز ائتلافی فرا منطقه‌ای متشکل از لیدی، بابل، مصر و اسپارت برای مقابله با کوروش

به وجود آمد که ناکام ماند. در حوزه سیاست داخلی، نظام‌های حکومتی عیلام، سومر و بابل عمده‌تاً ملوک‌الطوایفی بودند. در حالی که سومر ساختار نمایندگی مردم‌سالارانه داشت، تمرکز قدرت در عیلام و فقدان مدیریت تکثرگرایانه، زمینه‌ساز رویکردی کشورگشایانه شد (کرچی، ۱۳۷۸: ۵۲-۵۴).

با وجود محدودیت‌های تجاری ناشی از موقعیت کوهستانی، جایگاه ژئوپلیتیک عیلام در شمال خلیج فارس آن را به گذرگاهی میان سومر در بین‌النهرین و سند در شبه قاره هند بدل کرده بود؛ عاملی که هم فرصت‌های تجاری و هم تهدیدات نظامی، نظیر تهاجم آشور برای دستیابی به منابع، را به دنبال داشت. در این میان، بازیگران منطقه‌ای گاه برای بقا به قدرت‌های فرا منطقه‌ای تکیه می‌کردند، همچون همکاری فنیقی‌ها با کوروش و استمداد بابل از آشور. رویکرد تساهل‌آمیز کوروش نسبت به ملت‌های مغلوب، روابط خارجی هخامنشیان را تقویت و این امپراتوری را به هژمون منطقه‌ای تبدیل کرد؛ منشور حقوق بشر کوروش نمادی از این سیاست است. با این حال، افول قدرت پس از خشایارشا، در پی ضعف پادشاهان و رکود اقتصادی، آغاز شد. سلطه سلوکیان هلنیست نیز با ناکامی در غلبه بر فرهنگ ایرانی، ایران را برای مدتی فاقد سیاست خارجی مستقل و تابع ساختار کرد. در دو قرن پیش از میلاد، تقسیم خاورمیانه میان ایران و روم موجب شکل‌گیری موازنه قوا و تشدید رقابت‌های منطقه‌ای شد؛ از جمله در ارمنستان و جنگ حرّان. افزایش این تنش‌ها به ایجاد مناطق حائل در اردن و یمن برای مهار منازعات ژئوپلیتیکی انجامید (رابرتس، ۱۳۸۶: ۳۰۴).

در دوره اشکانی، شاهان با مشورت مجلس مهستان تصمیم‌گیری می‌کردند و آزادی مذهبی مانند دوره هخامنشیان حفظ شد. در این زمان، بوروکراسی سیاسی نظارت بر سیاست خارجی را برعهده داشت. ساسانیان برای احیای جهان‌شهر ایرانی دوره هخامنشیان و در جهت گسترش پهنه جغرافیایی با هدف تأمین امنیت بیشتر با روم جنگیدند و ارتشی متمرکزتر ایجاد کردند، که منجر به ضمیمه شدن بخش‌هایی از عربستان و شرق شبه جزیره در امتداد خلیج فارس به خاک ایران شد (علی بابایی، ۱۳۷۵: ۱۱). سیاست ایجاد مناطق حائل میان دو امپراتوری برای جلوگیری از برخوردهای بیشتر ادامه یافت و ساختار تحت تأثیر رئالیسم تدافعی قرار گرفت. در این سیستم، دو قدرت اصلی تمایل به حفظ وضعیت موجود و توازن قوا داشتند و در صورت احساس ناامنی و تهدید، اقدام نظامی می‌کردند. لذا تعامل کارگزار ایرانی در دوران اشکانی و ساسانی با ساختار به صورت وابستگی متقابل و دیالکتیک مثبت بود.

اختلافات ژئوپلیتیکی، اجبار مذهبی و دخالت موبدان زرتشتی در سیاست، همچنین ساختار طبقاتی داخلی در دوره ساسانی بر روابط خارجی ایران تأثیرگذار بود و موجب جنگ‌ها و درگیری‌ها میان دو

قدرت اصلی خاورمیانه شد. ساسانیان نخستین حکومتی بودند که ایران را دارای مذهب رسمی کردند. این روند با صدور فرمان میلان در سال ۳۱۳ میلادی توسط کنستانتین اول و اعلام مسیحیت به عنوان مذهب رسمی روم شدت یافت و تعامل ایران و روم به تقویت تمرکزگرایی در هر دو حکومت انجامید. متغیرهای اقتصاد سیاسی و تقسیم کار بین‌المللی نیز از جمله عوامل ساختاری بودند که روابط خارجی ایران و روم را در دوران اشکانی و ساسانی تحت تأثیر قرار داده و حتی زمینه تسخیر سرزمین‌های همجوار، همانند یمن، را فراهم می‌آوردند. در حقیقت، تسلط بر مسیرهای تجاری میان شرق و غرب از جمله علل مناقشات میان دو امپراتوری در قریب به هفت قرن محسوب می‌شد به‌ویژه آنکه، مسیرهای اصلی مواصلاتی جنوب آسیا و شرق دور به کرانه‌های دریای مدیترانه از سرزمین‌های تحت نفوذ ایران عبور می‌کردند و رومیان در مسیرهای تجاری بین‌النهرین و خلیج فارس نیز آسیب‌پذیر بودند (Houshisadat, 2021: 43-51).

عدم تطابق مرزهای جغرافیایی و سیاسی عامل اصلی افول هخامنشیان پس از داریوش اول بود، در حالی که در دوره اشکانیان و ساسانیان این تطابق موجب ثبات نسبی ایران در حدود نهصد سال شد و ایران را به رکن مهمی در ساختار منطقه‌ای تبدیل کرد. رقابت‌های ایرانیان و رومیان، ترکیبی از دیپلماسی و جنگ، تا ظهور اسلام ادامه داشت و اعراب نقش موازنه‌گر را ایفا می‌کردند. حمله اعراب مسلمان و فقدان حمایت عوامل غیر حکومتی ایرانی، ناشی از تبعیض‌های داخلی و طبقات اجتماعی متفرق، منجر به سقوط ساسانیان و آغاز عصر اسلامی در خاورمیانه گردید.

دیالکتیک ایرانی در عصر دوم روابط خارجی ایران در خلیج فارس

دوره دوم روابط خارجی ایران از طلوع اسلام تا تأسیس سلسله صفوی با ادامه جنگ و صلح میان ایران و روم و تغییر نقش جزیره‌العرب از عامل توازن به هژمون منطقه‌ای برجسته می‌شود. پس از افول امپراتوری‌های بیزانس و ساسانی، مسلمانان از قرن هفتم میلادی نیروی سوم را در خاورمیانه پایه‌گذاری کردند. پس از فتح ایران و افول ایران‌زمین (مرزهای جغرافیایی)، روابط خارجی مستقل ایرانی تا شکل‌گیری صفویه ناپایدار گردید، اما ایران‌شهر (مرزهای ژئوپلیتیک) و دیوان‌سالاری ایرانی همچنان به رشد خود ادامه داد و بر ساختار خلافت عباسی و سپس، ایلخانان مغول تأثیر گذاشت.

خلفای اموی سیاست خارجی خود را بر پایه پان‌عرب‌یسم و تمرکزگرایی حکومتی بنا نهادند و با مهاجرت دسته جمعی اعراب به ایران، سیاست مُلک عربی را اعمال کردند. این امر منجر به شکل‌گیری جنبش‌های معارض در ایران و سرنگونی امویان شد. پیروزی عباسیان موجب افول استیلای اعراب بر ایران و

جایگزینی نظم جدید با مشارکت ایرانیان در امپراتوری اسلامی گردید. این سیاست با چالش‌های جدی روبه‌رو بود که بر روابط خارجی امویان تأثیر گذاشت (هوشی سادات، ۱۴۰۲ الف: ۱۱۵-۱۲۱).

خلفای عباسی بر خلاف امویان، با اتخاذ سیاست‌های مدارا و کاهش فشارهای سیاسی، توانستند پنج قرن حکومت کنند. آنها با بهره‌گیری از تجارب ساسانیان و بیزانس و گسترش دیوان‌سالاری، حکومت‌های نیمه مستقل ایرانی و ترک را به‌عنوان بازوان خلافت به رسمیت شناختند، همانند طاهریان، سامانیان، غزنویان و سلجوقیان، که البته در مواردی نیز، تأسیس حکومت‌های استیلا-استکفا یا استیلا، مانند آل‌بویه، فاطمیان، امویان اندلس، علویان طبرستان و آل‌زیار، ضعف قدرت مرکزی در بغداد و عدم اقتدار حکمرانی بر پهنه گسترده جغرافیایی را نشان می‌داد. روابط خارجی عباسیان عمدتاً متأثر از الگوی ساسانیان بود، شامل مراودات با روم شرقی، حفظ مسیرهای تجاری، حمایت از حکومت‌های دست‌نشانده و مدارای مذهبی، اما عدم تمرکز سیاسی مانع شکل‌گیری سیاست خارجی مستقل در ایران بود. تنها در دوره آل‌بویه و آل‌زیار، به دلیل سازماندهی داخلی قوی، به‌ویژه در دوره حکمرانی عضدالدوله، روابط خارجی ایران به طور موقت از کنترل خلافت بغداد خارج شد، به طوری که با گسترش مناسبات بوئیان با حمدانیان در شمال عراق و سوریه، با قرامطه در حوزه خلیج فارس و همچنین با فاطمیان در شمال آفریقا، نخستین محور مقاومت ذیل مربع تشیع شکل گرفت. با افول عباسیان و قدرت‌گیری سلجوقیان در سال ۱۰۳۷ میلادی، دیوان‌سالاری نقش محوری یافت و وزارت در سیاست خارجی نفوذ گسترده‌ای به دست آورد. شکست رومیان از سلجوقیان در جنگ ملازگرد سال ۱۰۷۱ میلادی، پایان نفوذ بیزانس در خاورمیانه بود. در این دوره، خوارزمشاهیان به یک قدرت منطقه‌ای بدل شدند، اما سیاست خارجی نامناسب علاءالدین محمد خوارزمشاه و ضعف در حفظ امنیت مرزهای شرقی، زمینه را برای تهاجم مغولان فراهم کرد. پس از فروپاشی خلافت بغداد، نخبگان ایرانی در سیاست خارجی ایلخانان و تیموریان نقش کلیدی یافتند. تهاجم مغولان روابط ایران و روم شرقی را تقویت و ارتباط با اروپا را تسهیل کرد. در دوره پسا مغولی، با فروپاشی ساختار منطقه‌ای و جنگ‌های صلیبی، کارگزاران ایرانی تابع نظام‌های غیر ایرانی شدند، ولی نقش‌های بوروکراتیک و دیپلماتیک خود را حفظ کردند (Houshisadat, 2021: 86-93).

پس از سقوط خلافت عباسی توسط مغولان و خروج صلیبیون، سه قدرت اصلی ایران، عثمانی و مصر در خاورمیانه شکل گرفتند. روابط خارجی ایران در دوره حکومت‌های نیمه مستقل، با وابستگی نامتقارن به خلافت‌های اموی و عباسی همراه بود. حفظ وضع موجود و توازن قدرت در منطقه محور سیاست‌ها

بود، به جز آل‌بویه که پس از تصرف بغداد با پذیرش اقتدار دینی خلافت سنی، رویکردی عمل‌گرایانه اتخاذ کرد. این شرایط نشان‌دهنده دیالکتیکی مثبت اما نامتقارن میان کارگزار و ساختار در روابط خارجی ایران است.

دیالکتیک ایرانی در عصر سوم روابط خارجی ایران در خلیج فارس

با ظهور صفویه، سومین عصر روابط خارجی ایران در خاورمیانه و خلیج فارس آغاز شد. در دوره تثبیت و اقتدار، از شاه اسماعیل اول تا شاه عباس اول، تلفیق دین و سیاست، تمرکز قدرت از طریق نظامی‌گری و بوروکراسی مذهبی، و رقابت با عثمانیان، ازبکان و مغولان هند، سیاست خارجی ایران را شکل داد و آن را به یکی از ارکان ساختار منطقه‌ای بدل کرد. تعامل با پرتغال و بریتانیا، توسط شاه اسماعیل و شاه عباس اول، برای مهار عثمانی، نماد راهبرد منطقه‌ای صفویه بود. پس از افول صفویه، سیاست خارجی به بقای سیاسی، اعطای امتیازات تجاری و توازن در برابر عثمانی معطوف شد. اولویت برای اروپا اما، دستیابی به تفاهم با عثمانی و کاربست استراتژی مهار آن در کنار حفظ موازنه قوای منطقه‌ای آن با ایران بود. در نتیجه، ایران از رکن ساختار به تابع سیستم منطقه‌ای تبدیل شد، اما دیالکتیک مثبت میان کارگزار و ساختار حفظ گردید (هوشی سادات، ۱۳۹۸: ۱۶۱-۱۵۵).

با آغاز آنارشیزم داخلی در اواخر صفویه و تشدید ناامنی ناشی از رقابت قدرت‌های اروپایی و انقلاب فرانسه، تجارت خارجی ایران افول کرد و دزدی دریایی در خلیج فارس گسترش یافت. نادرشاه با مهار ناآرامی‌ها، اخراج مهاجمان افغان، ترک و ازبک و تصرف مجدد مسقط، تسلط ایران را بر خلیج فارس احیاء کرد، نیروی دریایی و قدرت بحری آن را پایه‌گذاری نمود و روابط اقتصادی فرا منطقه‌ای را توسعه داد. در این چارچوب، ایران برای تحدید عثمانی به دیالکتیک مثبت با روسیه روی آورد. سیاست خارجی این دوره تحت تأثیر شخصیت نادرشاه، بر میلیتاریسم استوار بود، هرچند دیپلماسی نیز در مواقعی به کار گرفته می‌شد. این روند بار دیگر ایران را به رکنی از ساختار منطقه‌ای و حتی بین‌المللی بدل کرد (Houshisadat, 2021: 110-115).

در دوره زندیه، با وجود تداوم موقعیت منطقه‌ای ایران، جایگاه بین‌المللی آن تنزل یافت. تعامل مثبت با عثمانی، که درگیر مشکلات داخلی و عقب‌نشینی از مناطق اروپایی بود، به آرامش نسبی در منطقه خلیج فارس انجامید، اما رقابت‌های مذهبی و سرزمینی تا پایان قاجاریه تداوم داشتند، که همانند گذشته بر اختلافات مذهبی و سرزمینی و در مواردی رهبری جهان اسلام متمرکز بودند. پس از درگذشت کریم‌خان و از سرگیری کشمکش‌های داخلی، تسلط بریتانیا بر خلیج فارس آن را به سدی در برابر

روسیه و فرانسه و حفاظی برای هند بدل ساخت. این روند نزولی در روابط خارجی ایران، که از درگذشت شاه عباس اول آغاز شده بود، در زندیه و قاجاریه به اوج خود رسید (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۱۵۶). در دوره قاجار، موقعیت ژئوپلیتیک ایران و رقابت روسیه و بریتانیا در خاورمیانه و هند، به نزدیکی این قدرت‌ها به ایران ضعیف منجر شد. روسیه به دنبال دسترسی به آب‌های آزاد بود و عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای میراث این رویکرد بود. دربار قاجار نیز در رقابت با عثمانی از موضع ضعف عمل می‌کرد. بریتانیا برای صیانت از مرزهای هند خواهان حضور در خلیج فارس بود. ساختار بین‌المللی، ایران را وجه‌المصالحه منافع خود قرار داد، چنان‌که در عهدنامه‌های تیلسیت و فین‌کن‌اشتاین دیده می‌شود. در واکنش، سیاست عدم تعهد و ورود نیروی سوم، با هدف حفظ موازنه میان روسیه و بریتانیا، توسط بوروکرات‌هایی چون امیرکبیر پیگیری شد. این سیاست در معاهدات ارزنة‌الروم و تعاملات منطقه‌ای بروز یافت و پس از مشروطه، نفوذ خارجی‌ان در سیاست خارجی ایران افزایش یافت (رمضانی، ۱۳۸۶: ۴۵). از همین رو، انقلاب مشروطیت که خود ملهم از دوره تنظیمات در عثمانی و متأثر از انقلاب فرانسه بود، زمینه‌ساز فروپاشی حکومت قاجاریه و قدرت گرفتن پهلوی اول در ایران شد (کاتوزیان، ۱۳۸۱).

دوره پهلوی اول با بی‌ثباتی داخلی و تضعیف قدرت‌های بین‌المللی پس از جنگ جهانی اول، از جمله انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و فروپاشی خلافت عثمانی، همراه بود. در این زمینه، آمریکا به‌عنوان نیروی سوم، با رویکردی لیبرالیستی از نظم جدید جهانی و تأسیس جامعه ملل حمایت می‌کرد. بر خلاف دوره قاجار، ساختار بین‌المللی از شکل‌گیری حکومتی مقتدر در ایران برای مقابله با کمونیسم و تأمین امنیت داخلی حمایت نمود. رضاخان نیز با اتکا به حمایت بریتانیا، تداوم اقتدار خود را در پیوند با این ساختار می‌دید. انعقاد پیمان سعدآباد و اتخاذ سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز و حسن همجواری در خاورمیانه جدید، در کنار تأثیر چهار عامل نفت، حراست از هندوستان، مهار کمونیسم و نفوذ آلمان نازی، روابط ایران با دولت‌های تازه تأسیس منطقه، از جمله عربستان سعودی، عراق و مصر، را شکل داد. این تحولات بیانگر تداوم دیالکتیک مثبت میان کارگزار و ساختار در سیاست خارجی ایران بود (Houshisadat, 2021: 130-136).

جدای از اهمیت متغیرهای محیطی، عامل دیگر اثرگذار در جهت‌گیری سیاست خارجی ایران دوره پهلوی اول از منظر کارگزاری، متغیرهای حکومتی بودند. این متغیرها به جنبه‌هایی از ساختار حکومتی اشاره دارند که گزینه سیاست خارجی را مقدور یا محدود نموده و بر آن تأثیر می‌گذارند و مبتنی بر

ویژگی‌های روان‌شناختی و رفتاری، تجربیات تاریخی، باورها و ادراکات رضاشاه و مشاوران وی از محیط داخلی و بیرونی هستند. برای نمونه، رویکرد پهلوی اول در قبال اعراب منطقه یکسان نبود و در حالی که، مناسبات سیاسی و خانوادگی خوبی با پادشاهی مصر داشت، در خصوص پادشاهی نوظهور نجد و حجاز یا عربستان سعودی، گمان سیاسی مثبتی نداشت. محورهای عمده سیاست خارجی رضاشاه، به‌عنوان مؤثرترین فرد در حوزه سیاست و روابط خارجی منطقه‌ای ایران در این دوره، پیروی از اصل همزیستی مسالمت‌آمیز و حل مناقشات مرزی و ارضی با همسایگان، اتخاذ سیاست بی‌طرفی در بحران‌های بین‌المللی، پیگیری پروژه مدرنیته در ایران و ایجاد و گسترش همکاری‌های اقتصادی بود که بر پایه امضای معاهدات دوجانبه، چندجانبه و پروتکل‌های همکاری میان کشورهای منطقه قرار داشت. این رویکرد ویژه در ادبیات سیاسی ایران به سیاست حسن همجواری شهرت پیدا کرد (هوشی سادات، ۱۳۹۸: ۱۸۱ و ۱۸۹).

شکل‌گیری نظام دوقطبی پس از جنگ جهانی دوم، تعامل ساختار و کارگزار در دوره پهلوی دوم را در قالب دیالکتیک مثبت به وضوح نشان می‌دهد. اشغال تهران در شهریور ۱۳۲۰ و عزل پهلوی اول، بحران آذربایجان ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، زمینه‌ساز قدرت‌گیری محمدرضا شاه با حمایت غرب بود که بقاء خود را در توسل به این رکن ساختار می‌دید. حمایت‌های آمریکا از پهلوی دوم، به‌ویژه پس از سقوط دولت دکتر مصدق، که جایگزین بریتانیا در سیاست ایران شده بود، باعث تقویت نقش نظامی‌گرایانه شاه و آغاز دوره جدیدی از استبداد شد، که این روند روابط خارجی تهران را تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی تحت‌الشعاع قرار می‌داد. تقویت عوامل غیر حکومتی مشتمل بر ملیون، مذهبیون و توده‌ای‌ها، و اهمیت نفت در سیاست خارجی ایران در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ تأثیرگذار بودند. قدرت گرفتن محافل مذهبی، ملی و توده‌ای در این دوره در ایران باعث گردید تا هم‌زمان با تداوم جنگ جهانی دوم و طی دوره گذار نظام بین‌الملل پس از پایان جنگ، کارگزار ایرانی، به‌ویژه محافل غیر حکومتی، بر خلاف دوره دوم پهلوی دوم، بر سیاست و روابط خارجی ایران تأثیرگذار باشند. اساس این تأثیرگذاری نیز بر پایه اتخاذ سیاست موازنه منفی یا عدم تعهد قرار داشت که بیشتر در دولت دکتر محمد مصدق به مرحله اجرا درآمد. لذا دوره نخست‌وزیری وی را می‌توان احیاء رویکرد نهضت تنباکو و جنبش مشروطیت در ایران دانست که مبتنی بر پایان دادن به مداخلات خارجی و استبداد داخلی بود (Ramazani, 2011: 7). تخلیه ایران از نیروهای روس در بحران آذربایجان، موفقیت

دولت مصدق در دادگاه لاهه و ملی کردن صنعت نفت ایران، مخالفت با واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی و قطع روابط ایران با اسرائیل در دولت مصدق، شواهدی بر این مدعا محسوب می‌گردند.

پس از کودتای ۱۳۳۲ و آغاز دور دوم روابط خارجی پهلوی دوم، (هوشی سادات، ۱۳۹۸: ۲۱۵-۲۲۱) سیاست خارجی ایران تحت تأثیر منافع غرب، به‌ویژه آمریکا، قرار گرفت و ایران در چارچوب دکترین دو ستونی^۱ نیکسون-کسینجر و متعاقب خروج انگلستان از شرق کانال سوئز و خلیج فارس از سال ۱۹۶۸، نقش ژاندارمی در منطقه را پذیرفت (Goode, 2014: 443-444). در واقع، نوع ساختار دوران جنگ سرد باعث بازتولید نقش نظامی‌گرایانه پهلوی دوم در خاورمیانه و خلیج فارس می‌گردید. از مشخصات بارز سیاست خارجی ایران در این دوره، تغییر محوریت نفوذ خارجی، از بریتانیا به آمریکا است. جهت‌گیری سیاست خارجی و دیپلماسی ایران هم از سیاست موازنه منفی فاصله گرفت و در راستای تعهد به غرب قرار گرفت و وارد اتحادیه‌ها و سازمان‌های فرا ملی شد که این فرایند تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه یافت. هدایت سیاست و روابط خارجی ایران در حوزه کارگزاری از زمان کودتا، در کنترل شاه، ذیل کنار گذاردن سیاست ناکارآمد بی‌طرفی ایران در دو جنگ جهانی اول و دوم و در نتیجه، ورود به دوره تعهد به آمریکا قرار گرفت و جایگاه فرد در حوزه روابط خارجی ایران بر نقش و نهاد ارجحیت پیدا کرد. تلاش‌های دولت زاهدی برای حل مسئله نفت و انعقاد قرارداد با کنسرسیوم بین‌المللی نفت ۱۹۵۴، از سرگیری روابط با بریتانیا، انعقاد پیمان بغداد ۱۹۵۵، بحرانی شدن روابط با ناسیونالیست‌های عرب به‌ویژه عراق و مصر، و از سرگیری رابطه با اسرائیل با ورود به «اتحاد سه جانبه پیرامونی»^۲، نشانه‌هایی از چرخش در جهت‌گیری سیاست و روابط خارجی ایران در این دوره محسوب می‌شوند (موسوی‌نیا، ۱۳۹۲: ۲۸۸). علاوه بر این، حکومت شاه به دلیل نداشتن یک پایگاه اجتماعی نیرومند در داخل متعاقب ایجاد شکاف عمیق میان محافل حکومتی و غیر حکومتی گفته شده پس از سرنگون نمودن دولت مردمی دکتر مصدق، در حل بحران‌های پیش‌آمده در سیاست و روابط خارجی خود به آمریکا گرایش بیشتری پیدا کرد تا بقاء خود را تضمین کند (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۳۱۷).

در دوره سوم روابط خارجی اما، شاه ایران مسیر اتخاذ نوعی سیاست خارجی استقلال‌طلبانه ملی را بر خلاف دوره دوم در پیش گرفت و بر همین اساس، تلاش بر حل و فصل اختلافات در خلیج فارس از طریق موافقت با استقلال بحرین در سال ۱۹۷۱ (۱۳۵۰ هجری شمسی) تحت فشار ساختار، برقراری

1 - Twin Pillars Policy

2 - Peripheral Triangular Alliance

و تحکیم روابط با مصر پسا ناصر در سال ۱۹۷۱ (۱۳۵۰ هجری شمسی) و میانجیگری برای امضاء پیمان کمپ دیوید ۱۹۷۸ میان مصر و اسرائیل، اعزام نیرو نظامی به عمان به منظور مقابله با شورشیان کمونیست ظفار در سال ۱۹۷۳ و همچنین، حل و فصل مسائل مرزی با عراق در چارچوب بیانیه الجزایر ۱۹۷۵ در همین راستا ارزیابی می‌شوند. این روند نشان می‌دهد که پهلوی دوم برای تقویت مشروعیت خود به ساختار بین‌المللی تکیه می‌کرد و روابط ایران با اسرائیل نشانگر اولویت بخشی به متغیرهای خارجی و نادیده گرفتن عناصر داخلی بود. شاه ایران در این دوره تلاش می‌کرد با حفظ مناسبات خود با شوروی، ذیل تنش‌زدایی میان مسکو و واشینگتن و دستیابی به بازدارندگی هسته‌ای میان دو ابرقدرت، تقویت جایگاه خود در اوپک،^۱ به‌عنوان رئیس دوره‌ای این سازمان، و همکاری با دیگر اعضا به منظور افزایش بهای نفت، بر خلاف منافع اسرائیل و غرب هم‌زمان با جنگ‌های اعراب و اسرائیل ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ (بر اساس اسناد وزارت امور خارجه، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، سفارت کبرای شاهنشاهی ایران، دمشق، ۱۳۴۶/۶/۲۳)، فعال شدن در جنبش عدم تعهد و دیگر مجامع بین‌المللی بی‌طرف و انتقادهای پیوسته از کشورهای غربی و اسرائیل، این طرز تلقی را که حکومت وی دست‌نشانده غرب است، به چالش بکشانند (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۳۴۸). در مجموع اما در این دوره، روابط ایران در خاورمیانه و خلیج فارس تحت تأثیر جنگ سرد بین‌المللی و «جنگ سرد عربی» منطقه‌ای با توسل به دو ابزار نفت و ارتش قرار داشت و به طور کامل در قالب دیالکتیک مثبت ایرانی ادامه یافت (Houshisadat, 2021: 137-144).

دیالکتیک ایرانی در عصر چهارم روابط خارجی ایران در خلیج فارس

چهارمین عصر روابط خارجی ایران در خاورمیانه و خلیج فارس پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ آغاز شد. کارگزار ایرانی که تا پیش از پیروزی انقلاب برای پیشبرد روابط خارجی خود از سیاست تعهد به غرب بهره می‌برد، با فروپاشی حکومت پهلوی، سیاست موازنه منفی و عدم تعهد بر پایه شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» را اتخاذ نمود. در این دوره، دو گفتمان اصلی وجود داشت: اول، واقع‌گرایی کشور-محور با تمرکز بر منافع ملی، و دوم، آرمان‌گرایی امت-محور با تمرکز بر مصالح اسلامی که از سال ۱۳۶۰ جایگزین گفتمان نخست گردید، که تا کنون به خرده‌گفتمان‌های متعدد در دولت‌های مختلف تقسیم شده که بر روابط منطقه‌ای تهران نیز تأثیرگذار بوده است. موضوع

دیگر در حوزه کارگزاری به رویکرد تجدیدنظرطلبانه جمهوری اسلامی در قبال دو نظام منطقه‌ای و بین‌المللی و تلاش برای تغییر وضع موجود باز می‌گردد که باعث شده تا این کشور عنصری ناهمگون تلقی شود، که برای نمونه، آغاز جنگ اول خلیج فارس (۱۳۵۹-۱۳۶۷) و یا اعمال تحریم‌ها علیه ایران در این راستا قرار دارند. تقابل و رویارویی فعال و غیر فعال کارگزار با ساختار منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای، نتیجه این تحولات برون و درون گفتمانی است که بر روابط خارجی جمهوری اسلامی تأثیرگذار بوده‌اند. از همین باب است که ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی از پیمان سنتو خارج و به جنبش عدم تعهد پیوست، لایحه کاپیتولاسیون ۱۳۴۳ (۱۹۶۴) را در ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۸ لغو کرد و به منظور حفظ موازنه منفی، مواد ۵ و ۶ معاهده ۱۹۲۱ (۱۲۹۹ هجری شمسی) ایران و شوروی را نیز ابطال نمود. علاوه بر این، مرزهای ایدئولوژیک جایگزین مرزهای جغرافیایی شدند و ژئوایدئولوژی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی شکل گرفت، که پیامدهای آن در تأسیس و حمایت از جنبش‌های اسلام‌گرا در لبنان، فلسطین، عراق و یمن و حتی در مراسم حج نمایان بوده‌اند. همچنین، رویکرد ضد اسرائیلی ایران و افزایش حضور آمریکا در خاورمیانه، به‌ویژه در منطقه خلیج فارس، این کشور را در تقابل با متحده عرب و واشینگتن قرار داد و به امنیت‌محور شدن روابط خارجی جمهوری اسلامی انجامید. تقابل غیر فعال ساختار و کارگزار ناشی از تحولات مهم در عرصه‌های داخلی و بین‌المللی بود. پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط ایران، تغییر ساختار رهبری پس از درگذشت امام خمینی، انتخاب هاشمی رفسنجانی به ریاست جمهوری، فروپاشی نظام دوقطبی و پایان جنگ سرد، و وقوع جنگ‌های دوم و سوم خلیج فارس در سال‌های ۱۹۹۱ و ۲۰۰۳، زمینه‌ساز همکاری غیر مستقیم ایران با ساختار بودند. این تحولات منجر به جایگزینی رویکرد ژئوپلیتیک در سیاست خارجی به جای دیدگاه ایدئولوژیک و آغاز تنش‌زدایی در روابط ایران با کشورهای خاورمیانه و خلیج فارس شدند (Roshandel, 2013: 67).

شاخصه دیگر روابط خارجی جمهوری اسلامی، تقابل بوروکراسی حکومتی و در مواردی، محافل غیر حکومتی با ساختار بین‌المللی است. این تقابل، به‌ویژه در مناقشه اعراب و اسرائیل، زمانی که حمایت کارگزار از مردم فلسطین با رویکرد ساختار در تضاد قرار می‌گیرد، مشهود است. شاخص دیگر در این دوره، تصمیم‌گیری غیر نهادینه در سیاست خارجی ایران، به‌ویژه در قالب‌های فردی یا گروهی، بدون ویژگی‌های دیوان‌سالارانه، ولی در مواقعی با پشتوانه افکار عمومی داخلی، می‌باشد (Ehteshami and Zweiri, 2011: xiv).

موضوعات مؤثر بر روابط خارجی جمهوری اسلامی با کشورهای حوزه خلیج فارس، علاوه بر ویژگی‌های فردی و غیر حکومتی در ایران و طرف‌های منطقه‌ای، شامل موضوعاتی همچون صدور انقلاب اسلامی، جزایر سه گانه، برنامه هسته‌ای، نفوذ و جایگاه منطقه‌ای ایران پس از اشغال عراق در سال ۲۰۰۳، مسئله فلسطین و روابط اعراب و اسرائیل است. بنابراین، تضاد ساختار و کارگزار باعث شکل‌گیری دیالکتیک منفی در روابط خارجی ایران شده که منجر به افزایش بدگمانی کارگزار و فشار ساختار و بحران‌آفرینی شده است.

نتیجه

چارچوب نظری دیالکتیک ایرانی در اشکال مثبت و منفی به تأثیرگذاری متغیرهای پنج گانه داخلی علاوه بر دو متغیر خارجی در حوزه‌های خرد و کلان بر روابط خارجی ایران در خاورمیانه و خلیج فارس از عصر باستان تا جمهوری اسلامی می‌پردازد و چهار شاخص نیز حوزه روابط خارجی را سنجش می‌کند.

در حوزه ملی، نخستین متغیر به نظام باورهای تصمیم‌سازان بر می‌گردد که در قالب‌های ارزشی، ایدئولوژیکی، شخصیتی، روان‌شناختی و تصویری ذهنی آنها در سیاست خارجی نمایان می‌شود. شخصیت‌های کاریزماتیک مانند کوروش، داریوش هخامنشی، عضدالدوله آل‌بویه، امیر تیمور گورکانی، نادرشاه افشار و امام خمینی بر روابط خارجی ایران تأثیر داشته‌اند. همچنین ویژگی‌های شخصیتی میل‌تاریستی و نظامی‌گرایانه رهبران سیاسی نظیر نادرشاه افشار، امیر تیمور لنگ و آغا محمدخان قاجار نیز تأثیرات مهمی بر روابط خارجی ایران داشته است. تصویربرداری ذهنی و تجربیات تاریخی نیز بر تصمیم‌سازان سیاست خارجی مؤثر بوده‌اند که در نمونه‌هایی چون کریم‌خان زند و رهبران جمهوری اسلامی مشهود است.

دومین متغیر داخلی به تمایل حاکمان به بقای حکومت مربوط است. حاکمان نیمه مستقل ایرانی، به‌ویژه آنهایی که از طریق استکفا به قدرت رسیده بودند، برای بقا به ساختارهای خارجی توسل می‌جستند. نمونه‌هایی از این امر شامل توسل به خلافت عباسی در بغداد، درخواست حاکمان صفوی پس از شاه عباس اول، پادشاهان قاجاریه و پهلوی اول و دوم از قدرت‌های بین‌المللی برای حمایت در قبال اعطای باج و امتیازات تجاری است. به طور خاص، پهلوی دوم حتی برای حفظ حکومت خود از دولت نیز صرف نظر کرد. ایران همچنین در دوران پس از داریوش اول هخامنشی، شاپور اول اشکانی، خسرو

اول ساسانی، سلطان محمود غزنوی، و ملکشاه سلجوقی دچار افول جدی شده و برای بقا به ساختارهای بین‌المللی متوسل می‌شد.

متغیر سوم ملی، اقتصاد سیاسی است که از دوران صفویه تأثیر زیادی بر سیاست خارجی ایران داشته و با کشف نفت، اهمیت آن افزایش یافته است. در روابط خارجی، مسیرهای تجاری بین‌النهرین، خلیج فارس و شرق آسیا برای رومیان آسیب‌پذیر بود و ساسانیان با فشارهای اقتصادی قادر به تعلیق این ارتباطات در زمان صلح بودند. رویکرد تجارت‌محور شاه‌عباس صفوی و کریم‌خان زند با عثمانی و برخی قدرت‌های اروپایی و اهمیت تجاری خلیج فارس برای نادرشاه افشار، نمونه‌هایی از این تأثیرات هستند. همچنین، کشف نفت تأثیر زیادی بر روابط خارجی پهلوی و جمهوری اسلامی در خاورمیانه گذاشته و شوک‌های نفتی دهه ۱۹۷۰ و تحریم حامیان غربی اسرائیل نمونه‌ای از آن است.

موقعیت ژئوپلیتیک ایران، به‌عنوان متغیر چهارم داخلی، در مقاطع تاریخی مختلف، گاه تهدیدزا، همانند حملات آشوریان، سلطه امویان، معاهده ۱۹۰۵ و اشغال تهران در جنگ جهانی دوم، و گاه فرصت‌آفرین، مانند نیمه نخست دوران صفوی، بوده است. انطباق جغرافیای طبیعی با جغرافیای سیاسی عامل اقتدار ایران در دوره‌هایی همچون هخامنشیان، اشکانیان، ساسانیان و صفویه بوده، در حالی که انقباض آن، مانند جنگ تحمیلی عراق، نشانه تضعیف موقت کشور است. انقباض جغرافیای سیاسی نیز به افول کارگزاران و شکل‌گیری نظام‌های ملوک‌الطوایفی انجامیده که حکومت‌های نیمه مستقل ایرانی از اموی تا صفوی در این زمره قرار می‌گیرند. انبساط جغرافیای طبیعی، تحت تأثیر اقتدار فردی حاکمان، معمولاً ناپایدار بوده و با تهاجمات خارجی همراه شده، همان گونه که در دوران یعقوب لیث، نادرشاه و امیر تیمور دیده می‌شود. در مقابل، انبساط جغرافیای سیاسی، نشانگر اقتدار پایدار و در عین حال، عاملی در تشدید رقابت‌های منطقه‌ای است، مانند افزایش نفوذ ایران در خاورمیانه پس از حمله آمریکا به عراق در ۲۰۰۳. بنابراین، مدیریت این نفوذ برای ثبات منطقه‌ای و جایگاه بین‌المللی ایران ضروری است. بر همین اساس، متغیر پنجم ملی را می‌توان در پهنه جغرافیایی ایران مطرح کرد. گستره سرزمینی یک کشور می‌تواند در تصمیم‌سازی حوزه سیاست خارجی و در نتیجه، روابط خارجی آن مؤثر واقع شود. جغرافیای ایران در دوره هخامنشیان، افشاریه و گورکانیان از آن جمله به حساب می‌آیند.

این مقاله تأثیر نظم ساختاری، در قالب متغیر نخست خارجی، بر روابط خارجی ایران را در چهار دوره تاریخی بررسی می‌کند. در برخی ادوار، ایران به‌عنوان رکن نظام بین‌الملل مطرح بوده، مانند دوره‌ای از هخامنشیان با ساختار هژمونیک یا موازنه قوا میان ایران و روم در دوران اشکانی و ساسانی. همچنین،

در دوره صفویان تا درگذشت شاه عباس اول و دوران نادرشاه افشار، ایران در قالب رئالیسم تهاجمی و با توسعه نیروی دریایی توسعه سرزمینی نقش فعالی ایفا کرد. در مقابل، در برخی دوره‌ها ایران به کشوری پیرامونی و تابع نظام بین‌الملل تقلیل یافت، مانند حکومت‌های نیمه مستقل ایرانی، قاجار، پهلوی و جمهوری اسلامی. افول صفویان پس از شاه عباس اول موجب کاهش جایگاه ایران شد، و در دوره ایلخانان مغول نیز فروپاشی توازن منطقه‌ای و تغییر موازنه قوا هم‌زمان با جنگ‌های صلیبی رخ داد.

تقسیم کار بین‌المللی، به‌عنوان متغیر خارجی دوم، نقش مهمی در سیاست خارجی ایران دارد و با اقتصاد سیاسی ملی کشورها مرتبط است. طی پانصد سال اخیر، از دوران صفویه تا کنون، ایران همواره صادرکننده مواد خام بوده که این الگو، به‌ویژه با اکتشاف نفت و شکل‌گیری دولت رانتیر، بر تصمیم‌گیری‌های خارجی اثرگذار بوده است. پیامد این وضعیت در خاورمیانه و خلیج فارس، شکل‌گیری دولت‌های رانت‌جو و تقویت استبداد منطقه‌ای در چارچوب برتری ساختار بر کارگزار است.

شاخصه نخست چارچوب نظری دیالکتیک ایرانی به واقعیات و تعینات ساختار و کارگزار پرداخته و تأثیر آن را بر روابط خارجی ایران در خاورمیانه و خلیج فارس در قالب همکاری، رقابت یا منازعه بررسی می‌کند. دیپلماسی و جنگ در روابط خارجی حکومت‌های ایرانی، از ماد تا ساسانیان، و مناسبات ایران و عثمانی از صفویه تا پهلوی در این چارچوب قرار می‌گیرند. اتحاد عیلام و بابل علیه آشور و ائتلاف سه جانبه لیدیه، بابل و مصر در مقابل کوروش، نمونه‌هایی از این موازنه‌سازی تاریخی هستند. در اعصار سوم و چهارم روابط خارجی ایران، نفوذ قدرت‌های فرا منطقه‌ای نقش مؤثری ایفا کرد، که ورود نیروی سوم اروپایی در دوران شاه اسماعیل و شاه عباس صفوی، قاجاریه (امضای معاهدات فین‌کن‌اشتاین با فرانسه و ارزنة‌الروم با عثمانی و حضور روسیه و بریتانیا در این کنفرانس) و همچنین پهلوی اول (ورود آلمان به خاورمیانه) در این مقوله قرار می‌گیرند. در برخی مقاطع، ساختار از حاکمیت ضعیف حمایت کرد (مانند قاجاریه)، در حالی که در دوره پهلوی اول، ساختار خواهان حکومتی مقتدر برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم در خاورمیانه و خلیج فارس بود.

وابستگی متقابل ساختار و کارگزار، به‌عنوان شاخصه دوم، در سیاست خارجی ایران به دو شکل متقارن و نامتقارن ظاهر شده است. در دوره‌هایی مانند اشکانیان، ساسانیان، آل‌بویه، سلجوقیان و صفویه، همپوشانی نقش ساختار و کارگزار موجب وابستگی متقارن و دیالکتیک مثبت شد. در مقابل، وابستگی نامتقارن موجب حمایت ساختار از کارگزار گردید، که در قالب دیالکتیک مثبت، حکومت‌های ایرانی

در صدد جلب حمایت سیستم به منظور بقا و تأمین امنیت بودند. حکومت‌های نیمه مستقل ایرانی در حد فاصل امویان تا صفویان، حضور نخبگان سیاسی ایران در دربار ایلخانان مغول، پادشاهی‌های قاجار و پهلوی، نمونه‌هایی از وابستگی نامتقارن در قالب دیالکتیک مثبت محسوب می‌شدند. با تأسیس جمهوری اسلامی، دیالکتیک مثبت به منفی تغییر یافت و تقابل با ساختار، به‌ویژه در قبال مسئله فلسطین و حضور آمریکا در خاورمیانه، به‌ویژه در منطقه خلیج فارس، سیاست خارجی ایران را امنیت‌محور ساخت. در مقاطعی اما، این تقابل به همکاری تبدیل می‌شد، مانند مشارکت ایران با آمریکا در سرنگونی طالبان (۲۰۰۱)، همکاری در عراق (۲۰۰۳)، و مذاکرات برجام (۲۰۱۵)، که با تبدیل تقابل فعال به غیر فعال، ژئوپلیتیک جایگزین ژئوایدئولوژی می‌گردید.

شاخص سوم نیز به نقش کانون‌های قدرت غیر حکومتی و بوروکراسی درون کارگزار اشاره دارد. در دوران باستان، همچون ماد و هخامنشیان، و همچنین در دوره اشکانیان، مجلس مهستان در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی نقش داشته است. پس از حمله اعراب به ایران، عدم حمایت عوامل غیر حکومتی از ساسانیان منجر به فتح ایران و دیالکتیک مثبت با مسلمانان شد. در دوران ایلخانان مغول نیز، بوروکراسی ایرانی، به‌ویژه نهاد وزارت، در روابط خارجی تأثیرگذار بود، که نمونه آن را می‌توان به وزارت و صدارت محمود یلواج، به‌عنوان نخستین وزیر ایرانی در دربار چنگیزخان و متعاقباً مسعود بیک فرزند محمود، خواجه شمس‌الدین محمد جوینی و همچنین خواجه نصیرالدین طوسی در دربار هولاکوخان مغول بیان نمود. تعامل ساختار بین‌المللی با کارگزار ایرانی می‌تواند به تقابل یا تعامل میان کارگزاران حکومتی و غیر حکومتی و تأثیر آن در روابط خارجی منجر گردد. نامتقارن بودن قدرت دو کنشگر داخلی ممکن است به تقابل فعال عوامل غیر حکومتی و حکومتی و کاهش مشروعیت نظام سیاسی بینجامد، همانند نهضت سربداران، جنبش‌های تنباکو و مشروطه در دوره قاجار و قیام ضد پهلوی، که این وضعیت به نزدیکی کارگزار حکومتی به قدرت‌های بین‌المللی و تقویت استبداد منتهی می‌شود. همکاری نیروهای ملی و مذهبی در حمایت از دولت دکتر مصدق نیز زمینه توسل پهلوی دوم به ساختار و وقوع کودتا را فراهم آورد که در نهایت، استبداد محمدرضا شاه را تقویت کرد. در مقابل، متقارن بودن ساختار حکومتی و غیر حکومتی می‌تواند اقتدار در روابط خارجی ایجاد کند، مانند یک دوره زمانی در انقلاب مشروطه، ملی شدن صنعت نفت و توافق هسته‌ای برجام که دیالکتیک مضاعف یا شبه منفی کارگزار را با ساختار ایجاد نمود.

شاخص چهارم، وضعیت سیستمی، به تأثیر وضعیت آنارشی و غیر آنارشی در نظام بین‌الملل بر دیالکتیک ایرانی اشاره دارد. طی دوره گذار در ساختار می‌تواند باعث تغییر در نوع تعامل با کارگزار و حتی تقویت دموکراسی در آن شود. به‌عنوان نمونه، دوره پس از درگذشت نادرشاه افشار و کریم‌خان زند، که کارگزار ایرانی و ساختار دچار هرج و مرج بوده و دوره گذار را پشت سر می‌گذارند، ایران از تهاجمات نظامی مصون ماند. انقلاب فرانسه و انتقال آن به عثمانی نیز زمینه‌ساز انقلاب مشروطه ایران در دوره قاجاریه شد. پایان جنگ جهانی دوم باعث رشد دموکراسی و ملی‌گرایی در ایران و ملی شدن صنعت نفت گردید که زمینه‌ساز شکل‌گیری بیداری دوم عربی در خاورمیانه شد. نمونه دیگر را می‌توان در آنارشیزم حاکم بر ساختار در حد فاصل سقوط امویان و قدرت‌گیری عباسیان بیان نمود که باعث رشد جنبش‌های ایرانی و در نهایت شکل‌گیری حکومت‌های نیمه مستقل از دوره مأمون عباسی گردید.

با ارزیابی متغیرها و شاخصه‌های چارچوب نظری دیالکتیک ایرانی، سه عصر نخست روابط خارجی ایران در خاورمیانه و خلیج فارس با دیالکتیک مثبت همراه بودند. در عین حال، در دوره‌های حاکمیت اموی‌ها، نخستین دوره حکومت آل‌بویه و دولت دکتر مصدق نوعی دیالکتیک شبه منفی ایجاد گردید. عصر چهارم نیز با پیروزی انقلاب اسلامی آغاز شد که دیالکتیک منفی ایرانی در روابط خارجی جمهوری اسلامی در خاورمیانه و خلیج فارس را می‌توان محصول این دوره دانست، با این قابلیت که به دیالکتیک مضاعف یا شبه منفی ایرانی تبدیل شود.

چارچوب نظری دیالکتیک ایرانی در خاورمیانه (۲۷۰۰ سال قبل از میلاد تا سال ۲۰۲۵ میلادی)

شاخص‌ها و متغیرها	عصر اول	عصر دوم	عصر سوم	عصر چهارم
نظام باورهای تصمیم‌سازان	تمرکز قوا (عیلام و ماد)، و مدارای مذهبی (هخامنشیان) و مذهب رسمی (ساسانیان)، تمرکززدایی (اشکانیان)	ایران، فاقد تصمیم‌ساز مستقل	نظامیگری (نادرشاه، تیمورلنگ، آغا محمدخان قاجار، رضاشاه و محمدرضا پهلوی)، تجربیات تاریخی (شاه عباس صفوی، کریم‌خان زند)، ایدئولوژی (شاه	تجربیات تاریخی و ایدئولوژی

	اسماعیل و شاه (طهماسب صفوی)			
بقاء سیاسی	اتتلاف منطقه‌ای (عیلام و ماد)، توسعه سرزمینی (هخامنشیان)، موازنه (اشکانیان و ساسانیان)	توسل به ساختار (حکومت‌های نیمه مستقل ایرانی)	توسل به ساختار (صفویه پس از شاه عباس، قاجار و پهلوی)	رویاری غیر فعال با ساختار
اقتصاد سیاسی	آهن (عیلام و ماد)، سکه (هخامنشیان)، تسلط بر مسیرهای تجاری (هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان)	رقابت برای تسلط بر مسیرهای تجاری (آل بویه)	اهمیت خلیج فارس (صفویه، افشاریه، زندیه و پهلوی)	اهمیت خلیج فارس، کریدورهای تجاری
ژئوپلیتیک ایران	تهدیدزا (عیلام)، فرصت‌ساز (ماد)، انقباض مرزهای ژئوپلیتیک (سلوکیان)، در مسیرهای تجارت شرق و غرب (اشکانیان و ساسانیان)	تهدیدزا (امویان)، فرصت‌ساز (عباسیان، ایلخانی، تیموریان)	انبساط مرزهای ژئوپلیتیک: تهدیدزا (شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی)	انبساط مرزهای ژئوپلیتیک (هم تهدیدزا و هم فرصت‌ساز)
پهنه جغرافیایی	وحدت سرزمینی (عیلام و ماد)، انبساط مرزهای جغرافیایی (هخامنشیان)، انقباض مرزهای جغرافیایی (سلوکیان)، انطباق مرزهای جغرافیایی و ژئوپلیتیک (اشکانیان و ساسانیان)	انقباض مرزهای جغرافیایی و ژئوپلیتیک	انطباق مرزهای جغرافیایی و ژئوپلیتیک (شاه عباس صفوی، افشاریه)، انبساط مرزهای جغرافیایی (تیمورلنگ) و انقباض مرزهای جغرافیایی (قاجاریه)	انطباق مرزهای جغرافیایی (جنگ ایران و عراق)
نظم جهانی	چند قطبی (عیلام و ماد)، تک قطبی (هخامنشیان)، موازنه قوا (اشکانیان و ساسانیان)	کارگزار ایرانی فاقد حکومت مستقل (تابع ساختار)	رکنی از ساختار منطقه‌ای (صفویه، افشاریه و زندیه)، تابع ساختار (اواخر صفویه، قاجاریه و پهلوی)	رکنی از ساختار منطقه‌ای

تقسیم کار بین‌المللی	آهن (عیلام)، صادرات کالا و مواد معدنی (ماد تا ساسانیان)	کارگزار ایرانی فاقد حکومت مستقل (تابع ساختار)	ابریشم (صفویه تا زندیه)، تریاک (قاجاریه)، نفت (پهلوی)	نفت
واقعیات ساختار- کارگزار	رقابت و همکاری (عیلام تا ساسانیان)	منازعه (امویان)، همکاری (عباسیان تا تیموریان)	رقابت و همکاری (صفویه یا پهلوی)	رقابت و همکاری
وابستگی متقابل	مستقارن (ماد، اشکانیان و ساسانیان)، نامتقارن (عیلام، سلوکیان)، هژمونی ایرانی (هخامنشیان)	مستقارن (آل بویه و خوارزمشاهیان)، نامتقارن با دیالکتیک مثبت (حکومت‌های استکفا، ایلخانی، تیموریان)	مستقارن (صفویه، افشاریه، زندیه)، نامتقارن با دیالکتیک مثبت (قاجار و پهلوی)	نامتقارن با دیالکتیک منفی
بوروکراسی و محافل غیر دولتی	وابسته به شاه (عیلام، ماد، هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان)، محافل پارسی در مقابل حاکم غیر ایرانی (سلوکیان)، پادشاهی مشروطه (اشکانیان)، بوروکراسی ایرانی (هخامنشیان تا ساسانیان)	تقابل محافل غیر دولتی ایرانی با حکومت (اواخر ساسانیان، امویان و سربداران)، تعامل محافل غیر دولتی ایرانی با حکومت (عباسیان، ایلخانی و تیموری)	تقابل محافل غیر دولتی ایرانی با حکومت (اواخر قاجاریه و پهلوی)، تقارن محافل غیر حکومتی و حکومت (مشروطه قاجار و دولت مصدق)	تقابل و تعامل محافل غیر دولتی با حکومت
وضعیت سیستمی	رقابت منطقه‌ای (عیلام، ماد، اشکانیان و ساسانیان)، نظم منطقه‌ای (هخامنشیان)، بی‌نظمی منطقه‌ای (اواخر هخامنشیان و سلوکیان)	کارگزار ایرانی فاقد حکومت مستقل (تابع ساختار)، بی‌نظمی منطقه‌ای (گذار از امویان به عباسیان)	رقابت منطقه‌ای (صفویه و افشاریه)، نظم منطقه‌ای (شاه صفی صفوی، نادرشاه و کریمخان)، بی‌نظمی منطقه‌ای (گذار از صفویه تا پهلوی)	رقابت و بی‌نظمی منطقه‌ای

نتیجه: دیالکتیک ایرانی	مثبت (عیلام، ماد، هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان)، شبه منفی (سلوکیان و عیلام متأخر)	مثبت، شبه منفی (امویان، آل بویه و سربداران)	مثبت، شبه منفی (دولت مصدق)	منفی و شبه منفی
------------------------------	---	---	-------------------------------	-----------------

فهرست منابع

منابع فارسی

- ۱- خسروی، علی رضا، و میرمحمدی، مهدی (۱۳۹۳). مقدمه‌ای بر تحلیل سیاست خارجی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۲- رابرتس، جان موریس (۱۳۸۶). تاریخ تحلیلی جهان از آغاز تا پایان قرن بیستم، ترجمه منوچهر شادان، تهران: انتشارات بهجت.
- ۳- رمضانی، روح‌الله (۱۳۸۶). چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- ۴- علی بابایی، غلامرضا (۱۳۷۵). تاریخ سیاست خارجی ایران از شاهنشاهی هخامنشی تا به امروز، تهران: انتشارات درسا.
- ۵- کاتوزیان، محمد علی همایون (۱۳۹۲). ایرانیان: دوران باستان تا دوره معاصر، ترجمه حسین شهیدی، تهران: نشر مرکز، چاپ دوم.
- ۶- کاتوزیان، محمد علی همایون (۱۳۸۱). تضاد دولت و ملت، نظریه تاریخ و سیاست در ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی، چاپ دوم.
- ۷- کرچی، یاروسلاو (۱۳۷۸). تمدن‌های آسیا و خاورمیانه، ترجمه خسرو قدیری، تهران: انتشارات همشهری.
- ۸- گازیوروسکی، مارک (۱۳۷۱). سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز.
- ۹- موسوی‌نیا، سید رضا (۱۳۹۲). الگوهای تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران: بررسی مقایسه‌ای دوران پهلوی دوم (۱۳۵۷-۱۳۴۲) و جمهوری اسلامی (۱۳۵۸-۱۳۶۸)، تهران: انتشارات دانشگاه مفید.
- ۱۰- هوشی سادات، سید محمد (۱۴۰۲ الف). تاریخ سیاسی-اجتماعی خاورمیانه: از عصر قدیم تا پسا عصر جدید، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم، جلد اول.
- ۱۱- هوشی سادات، سید محمد (۱۳۹۸). دیالکتیک ایرانی: تاریخ تحلیلی روابط خارجی ایران در خاورمیانه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم.

منابع غیر فارسی

- 1- Carlsnaes, Walter (2012). "Foreign Policy", in: Carlsnaes, Walter; Thomas-Simmons; Beth A., (eds.): Handbook of International Relations, London: Sage.
- 2- Ehteshami, Anoushiravan; Zweiri, Mahjoob (2011). "Iran under Ahmadinejad: When Crisis becomes a Pattern", in: Ehteshami, Anoushiravan; Zweiri, Mahjoob, Iran's Foreign Policy: From Khatami to Ahmadinejad, The UK: Ithaca Press.
- 3- Goode, James F. (2014). Assisting Our Brothers, Defending Ourselves: The Iranian
- 4- Intervention in Oman, 1972-7. Iranian Studies, 47: 3, 441-462.
- 5- Ramazani, Rouhollah (2011). "Iran's foreign policy: Independence, Freedom and the Islamic Republic", in: Ehteshami, Anoushiravan; Zweiri, Mahjoob, Iran's Foreign Policy: From Khatami to Ahmadinejad, The UK: Ithaca Press.
- 6- Rosenau, James N. (1971). The Scientific Study of Foreign Policy. New York: The Free Press.
- 7- Roshandel, Jalil (2013). "Iran's Foreign policy strategic thinking in the twenty-first century", in: Juneau, Thomas; Razavi, Sam (2013). Iranian Foreign Policy since 2001, London: Routledge.
- 8- Houshisadat, Mohammad (2021). Iran's Regional Relations: A History from Antiquity to the Islamic Republic. London: Routledge.